

عشق زیبا - اولین سایت رسمی دکلمه شعر (ویدیو دکلمه) loveziba.com

یک سایه روی حافظه‌ی دیوار
از سالهای دور هنوز اینجاست
گویی هزار سال در این خانه
با میهمان فرضی خود تنهاست

یک سایه روی حافظه‌ی دیوار
در حلقه‌ی خاطره‌ای ممتد
من را بغل گرفته و می‌گیرد
من را بغل گرفته و می‌خندد

شعر و دکلمه

احسان افشاری

طراح سایت عشق زیبا

سایه شعر و دکلمه احسان افشاری

شاعر: احسان افشاری

طراح کتاب: سایت ادبی عشق زیبا

یک سایه روی حافظه ی دیوار
از سالهای دور هنوز اینجاست
گویی هزار سال در این خانه
با میهمان فرضی خود تنهاست

یک سایه روی حافظه ی دیوار
در حلقه ی محاصره ای ممتد
من را بغل گرفته و می گرید
من را بغل گرفته و می خندد

یک سایه روی حافظه ی دیوار
در ابتذال بودن و فرسودن
دنبال یک هویت مجهول است
در شکل های مختلف بودن

گاهی گوزن می شود و شاخش
تصویر یک درخت اساطیری است
تصویر یک درخت که میراث
یک باغ سربریده ی زنجیری است

گاهی کبوتری است که جفتش را

همبازی قدیم نمی بیند

معشوقه ی سیاه سفیدش را

دیگر به روی سیم نمی بیند

گاهی نهنگ می شود و هر شب

در انتظار ساعت ویرانی است

دیوار در برابر چشمانش

یک ساحل عمودی سیمانی است

شب تور ماهگیری زیبایی است

با شب قرار مختصری دارم

حتی برای ساعت بی خوابی

شب ها زمان بیشتری دارم

اخبار داغ تلوزیون دیشب

مشتی جنازه ریخت کف خانه

در کیسه جمع کردم و هل دادم

پایین میز کوچک صبحانه

اخبار صبح شهر غریب را
در توده ی غبار نشان می داد
از ارتفاع منظره ای دودی
برجی کثیف دست تکان می داد

این سو هوای صبح ملال آور
آن سو کلاغ های کهن سالند
راننده ها کلافه ی رابندان
گوینده های رادیو خوشحالند

از آی بی کلاه اقلیت
تا یای حرف آخر تاریکی
با هم زبان مشترکی داریم
ما سنگواره های مکانیکی
بر خورد می کنیم به تنهایی
دوران کوری است و عصایی نیست
بر خورد می کنیم به یکدیگر
اینجا چراغ راهنمایی نیست

برخورد بی اراده ی من با شک

وقت سلام وقت خداحافظ

برخورد من در آینه با پوچی

در انجماد وضعیتی قرمز

من کیست ؟ من کجاست ؟ نمی دانم

من شکل یک شکست تماشایی است

من یک ضمیر ساده ی اول شخص

من کارمند دفتر تنهایی است

من هشت ساعت از شب و روزم را

با چسب ها و منگنه ها هستم

مشغول بایگانی کاغذها

در یک جهان پوچ گرا هستم

من هشت ساعت از شب و روزم را

مهمان این جزیره ی بیمارم

چندین هزار واژه ی ننوشته

کز کرده توی جوهر خودکارم

من هشت ساعت از شب و روزم را

مشغول بسته بندی تاریخم

هر روز بی دلیل تر از دیروز

در انتظار نامه ی توییخم

من میخکوب صندلی ام هستم

این جلجتا فضای غریبی نیست

نعشی که روی صندلی افتاده

دیگر نیاز مند صلیبی نیست

این میله های نازک آبی رنگ

در دفترم تجسم زندان است

دوران برده داری کاغذهاست

دوران انتقام درختان است

لبخند مودیانه ی اربابان

شکل مرا مجسمه ی غم کرد

هر موریانه ای که رسید از راه

از ارتفاع صندلی ام کم کرد

باید که در معادله ی بودن

تصمیم های صفر و صدی باشم

پایان هر عبارت دستوری

قلاب پرششی ابدی باشم

پیچیده بوی ادکلن پاییز

در محتوای سرد خیابان ها

من را کشانده آنطرف کوچه

عطر حواس پرت زنی تنها

عصر دوباره کوچه همان کوچه

تکرار یک مسیر غریبانه

در غار خود کلید می اندازم

عصر دوباره خانه همان خانه

در ماریچ پله دو تا گربه

دایم پی نشان تو می گردند

زیر درخت ، داخل گلدان ها

دنبال استخوان تو می گردند

در این آپارتمان مریض احوال

در رفت و آمدند کبوترها

درها به روی هیچ کجا بازند

بازند رو به هیچ کجا درها

هر واحدی مجاور تنهایی است

هر پرده ای به پنجره معتاد است

در این آپارتمان مریض احوال

همسایه ی فضول فقط باد است

در قهوه جوش خانگی ام جسم

یک قاشق غذاخوری آزادم

در چارچوب آینه غمگینم

در عکس های پرسنلی شادم

دیشب که برق رفت لاجوجانه

بال و پر کبوتر خود چیدم

وقتی به هوش آمدم آن سوتر

دستی بریده پهلوی خود دیدم

دیشب که برق رفت نهنگم را

آرام سربریدم و خندیدم

بر ذهن رگ به رگ شده ی دیوار

جای نهنگ ، لخته ی خون دیدم

دیشب گوزن خسته ام از برکه

هی جرعه جرعه عکس خودش را خورد

دیشب که برق رفت گوزنم رفت

دیشب که برق رفت گوزنم مرد

من بعدظهرهای زیادی را

با سایه ی دو دست خودم بودم

از هر طرف به آینه رو کردم

تصویری از شکست خودم بودم

این ابتدای ساعت ویرانی است

پایان یک روایت تکراری

تنها نشسته ام وسط خانه

در باغ وحش کوچک دیواری

در ساعت قناری بی آواز
خوابیده است و خواب نمی بیند
دور تمام عقربه هایش را
جز گردش سراب نمی بیند

من بچه ی دقایق بی برگشت
یا نوجوان خام خیابانم
یا مرد بی قبیله ی جایی دور
من کیست؟ من کجاست؟ نمی دانم

اصلا همین منی که منم شاید
یک روح در لباس فقط باشم
تصویر سایه بازی غمگین
یک دست ناشناس فقط باشم

با پرسشی بزرگ ولی مضحک
چشم از تمام از منظره ها بستم
او سایه ی من است در این بازی؟
یا این منم که سایه ی او هستم؟

(شعر بر گرفته از کتاب سایه)

شعر و دکلمه : احسان افشاری

دانلود دکلمه و ویدیو دکلمه شعر سایه با صدای شاعر احسان افشاری

<https://loveziba.com/poets-site/saye/>